

تبیین ژئوپولیتیکای شکل‌گیری سازمان منطقه‌ای در حوزه ژئوپولیتیکای خزر - آسیای مرکزی

زهرا احمدی پور^۱
مصطفی قادری حاجت^۲
رضا ملا حسینی اردکانی^۳
صابر رحیمی^۴

تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۱۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۱۰/۲۸

فصلنامه آفاق امنیت / سال چهارم / شماره دوازدهم - پاییز ۱۳۹۰

چکیده

جمهوری اسلامی ایران «اکو» را «گروه‌بندی منطقه‌ای» خود می‌داند، ولی تحریکات و دخالت‌های خارجی میان اعضای این سازمان بیشتر از آن است که اجازه دهد اکو در شرایط و ساختار کنونی‌اش به گروه‌بندی منطقه‌ای واقعی تبدیل شود. با توجه به این حقیقت که هشت عضو اکو شامل جمهوری آذربایجان، ازبکستان، افغانستان، ایران، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان در منطقه خزر - آسیای مرکزی واقع‌اند، این تشکیلات را می‌توان سازمان منطقه‌ای بالقوه خزر - آسیای مرکزی دانست که می‌تواند از مجموع کشورهای این منطقه یک گروه‌بندی منطقه‌ای واقعی و مهم به وجود آورد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و استفاده از روش دلفی سعی در بررسی عوامل همگرا و واگرا و وزن‌دهی آنها در شکل‌گیری سازمان منطقه‌ای مد نظر دارد. یافته‌های تحقیق در دو عنوان کلی عوامل همگرا (ژئوپولیتیک دسترسی، ژئوپولیتیک لوله‌های نفتی، نقش ژئوکالچر ایران و...) و عوامل واگرا (نقش نیروهای فرامنطقه‌ای، تفاوت در ماهیت نظام‌های سیاسی، اختلافات و رقابت‌های درون منطقه‌ای و...) چشم‌انداز روشنی برای دستیابی به نظام منطقه‌ای مؤثر در افقی میان‌مدت به نمایش نمی‌گذارد.

واژگان کلیدی

سازمان منطقه‌ای، آسیای مرکزی - خزر، عوامل واگرا، عوامل همگرا، ایران

۱. دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

۲. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

۳. کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

۴. دانشجوی رشته سنجش از دور و سیستم اطلاعات جغرافیایی

مقدمه

با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های مستقل مشترک‌المنافع در سال ۱۹۹۱، قفقاز و آسیای مرکزی توانایی مجدد در ایجاد ارتباط در زمینه‌های مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی با همسایگان و سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای کسب کرد. این منطقه به لحاظ راهبردی به دلیل برخورداری از ذخایر زیرزمینی نفت و گاز و موقعیت جغرافیایی مهم بین دریای خزر و دریای سیاه، در حوزه اوراسیای جدید از منطقه‌ای پیرامونی و دور از مرکز به منطقه‌ای مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شده است. آسیای مرکزی و خزر هم اکنون از عرصه‌های مهم دیپلماسی ایران به شمار می‌آیند و انتظار می‌رود که کشورمان با توجه به پتانسیل‌های خود نقشی مؤثرتر در این منطقه ایفا کند. هر چند سازمان همکاری‌های منطقه‌ای (اگو) جذابیت و قدرت اندکی در راستای محقق کردن یک سازمان منطقه‌ای بهینه، باثبات و تأثیرگذار در عرصه‌های گوناگون به دلیل مشکلات ساختاری و کارکردی داشته، اما حقیقت غیرقابل انکار این است که هشت عضو اگو شامل جمهوری آذربایجان، ازبکستان، افغانستان، ایران، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان در منطقه خزر- آسیای مرکزی واقع‌اند و این تشکیلات را می‌توان سازمان منطقه‌ای بالقوه خزر- آسیای مرکزی دانست که قادر است از مجموع کشورهای این منطقه یک گروه‌بندی منطقه‌ای واقعی و مهم به وجود آورد. این منطقه به لحاظ ساختاری و کارکردی تمام زمینه‌های لازم را برای دستیابی به یک سازمان منطقه‌ای مؤثر و کارآمد دارد، ولی به دلایلی این حقیقت کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این مقاله به بررسی عوامل مؤثر در همگرایی و واگرایی بین کشورهای یادشده و هم‌چنین وزن‌دهی هریک از عوامل همگرا و واگرا می‌پردازد.

۲. ادبیات نظری

الف) منطقه

در تعریفی کلاسیک از منطقه^۱ آمده است: «گروهی از کشورها که از نظر اقتصادی، جغرافیایی و اجتماعی مستقل‌اند و در پدید آوردن فضای جغرافیایی مشخص مشارکت دارند. بعد جغرافیایی در این تعریف مهم است، زیرا استقلال را بین کشورهای متجانس و نامتجانس محقق می‌سازد» (Salas- Porras, 2007: 1). منطقه به عنوان زیرمجموعه فضای جغرافیایی سطح کره زمین به لحاظ ساختاری یا کارکردی از



تجانس و یگانگی برخوردار است و بر پایه ویژگی‌های ساختاری یا کارکردی از مناطق هم‌جوار خود متمایز می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۳: ۷۱-۶۵). نکته مهم در مطالعات منطقه‌ای و تا حدودی مورد اجماع این است که وجود جغرافیایی مشترک برای شکل‌گیری یک منطقه لازم است، اما به هیچ وجه کافی نیست. در بعضی مطالعات جدید برای تعریف یک منطقه سه عامل اصلی در نظر گرفته می‌شود: عامل جغرافیایی^۱، عامل ساختاری^۲، و عامل ذهنی^۳. گرد آمدن این سه عامل در یک مجموعه می‌تواند شکل‌دهنده به یک منطقه باشد. از این نظر شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی مؤثر هم به اندازه دولت‌ها می‌توانند در آفریدن فضای جغرافیایی که یک منطقه و تعاملات منطقه‌ای را به وجود آورد، سهمیم و دارای اهمیت باشند. مهم این است که این فضا برای روابط و تعاملات منطقه‌ای و فراتر از حیطه مرزهای ملی پدید آید. میزان و درجه این روابط نیز با میزان و درجه نهادینه شدن روابط در سطح منطقه‌ای تعیین می‌شود. از این دیدگاه، درجه نهادینه شدن کنش‌ها در عرصه منطقه‌ای تعیین‌کننده میزان رشد و تعمیق منطقه‌گرایی است (سلیمی، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

مناطق جغرافیایی بر پایه یک یا چند ویژگی ساختاری مانند کالبد فضا، نوع اقلیم، نوع زبان، نوع دین و مذهب، نوع و سطح فرهنگ و تمدن یا ویژگی‌های کارکردی نظیر تولید محصول یا عملکردهای اقتصادی، اجتماعی، ارتباطی، فرهنگی، سیاسی و غیره تعیین هویت می‌شوند. منطقه اصطلاحی جغرافیایی است که در صورت باردار شدن عناصر و ویژگی‌های آن از نظر سیاسی، تغییر ماهیت می‌دهد و به منطقه‌ای ژئوپولیتیک تبدیل می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۱). منطقه و منطقه‌گرایی^۴ و اصطلاحات نوینی چون منطقه‌سازی دارای معانی خاصی هستند و اگر این معانی مبنای بررسی علمی قرار گیرند، نمی‌توان صرفاً با تصور کردن یا برشمردن مزایای پیوستن کشورهای یک حوزه جغرافیایی به یکدیگر، آن را به یک منطقه بدل کرد و کشورهای را که در آن حوزه قرار دارند از مزایای آن بهره‌مند ساخت. برخی مناطق کنونی جهان به دلیل قرابت‌های جغرافیایی و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مکمل به طور طبیعی در جریان تاریخ به یک منطقه تبدیل شده و شاکله منطقه را به خود گرفته‌اند. اروپای غربی در جهان پیشرفته‌تر و کشورهای حوزه خلیج فارس در دوران متأخر نمونه‌هایی از شکل‌گیری طبیعی مناطق در جهان مدرن هستند. فرایند منطقه‌سازی

1. Geographical Factors
2. Structural Factors
3. Mental Factors
4. Regionalism

که با شکل‌گیری طبیعی منطقه متفاوت است، به گونه‌ای در جهان نوین به ویژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم تحقق یافته و گاه نتایج و ثمرات موفقیت‌آمیزی داشته است. مهم‌ترین مثال در این زمینه، منطقه شرق آسیا یا منطقه آسه‌آن است که طی حدود دو دهه به یک منطقه به معنی کامل کلمه بدل شده است و امروز به عنوان یکی از الگوهای همکاری‌های منطقه‌ای محسوب می‌شود (سلیمی، ۱۳۸۸: ۱۱۹-۱۱۸).

ب) آسیای مرکزی- خزر

منطقه آسیای مرکزی- خزر هم می‌تواند یک گستره جغرافیایی پهناور در نظر گرفته شود که دربرگیرنده قفقاز در باختر و آسیای مرکزی در خاور است و دریای خزر را میان خود دارد. برای آسان کردن زیربنای جغرافیای این بررسی می‌توان از جمع آوردن قفقاز، خزر و آسیای مرکزی، منطقه جغرافیایی یگان‌های فرض کرد و آن را منطقه «خزر- آسیای مرکزی» نامید. عوامل چندگانه جغرافیایی و محیط انسانی این روش ویژه و تشخیص، تعیین و تعریف «منطقه» را یاری می‌دهد که در همان حال می‌تواند نام منطقه معقولی را در اختیار ما بگذارد که برای مطالعه مسائل منطقه‌ای مربوط به این گستره جغرافیای سخت مورد نیاز است (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۳۲-۲۳۱). آنچه مربوط به موقعیت جغرافیایی این کشورها می‌شود استثنایی است. این کشورها هم اکنون در محل تلاقی تمدن‌های بزرگ چند هزار ساله و به عبارت دیگر، در مسیر یکی از گذرگاه‌های تاریخی مهم تبادلات بین‌قارهای اروپا و آسیا یعنی در قلب «اوراسیا» واقع‌اند (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

ج) سازمان منطقه‌ای^۱

هاگت معتقد است کشورها به قصد اتحاد سیاسی، اقتصادی و دفاعی برای ائتلاف گردهم می‌آیند تا حداکثر منافع مد نظر خود را تأمین کنند (هاگت، ۱۳۷۵: ۳۹۴). اتحادها از مجموعه‌ای از منافع کشورها که ممکن است مکمل یا مشابه یکدیگر باشند بروز می‌کند و دستیابی به این منافع نیازمند هماهنگی کشورهاست (بیلیس و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۴۳). شکل‌گیری سازمان‌های منطقه‌ای مستلزم شرایطی است و سازمان پس از شکل‌گیری دوام پیدا می‌کند و به اهداف خود می‌رسد. سازمان‌ها به معنای اعم به دنبال نوسازی، اصلاح، تجهیز، تداوم و تسهیل حیات نظام چنددولتی در عرصه‌های جهانی، فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای هستند و موضوع‌هایی مانند بی‌کفایتی و نارسایی



نظام‌های سیاسی منفرد در جلوگیری از جنگ‌های خانمان‌سوز، گسترش روزافزون تجارت و ارتباطات بین‌المللی، پیشرفت به سوی جهانی شدن و گسترش همبستگی‌های اقتصادی، روند جهان‌شمول شدن حقوق بشر، افزایش مسائل جهانی مانند آلودگی محیط زیست، ضرورت مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و... موجب سر برآوردن و دامن‌گستری روزافزون نظامی نو بر پایه‌ی بازیگران تازه، یعنی نهادهای و سازمان‌های بین‌المللی، فرمانطقه‌ای و منطقه‌ای شده است. دو پایه‌ی مهم در تأسیس و حیات این سازمان‌ها دستیابی به صلح و امنیت و همکاری است (اخوان کاظمی، ۱۳۸۴: ۱۶۴).

عرصه‌ی بین‌المللی پس از نیمه‌ی سده‌ی بیستم و در آستانه‌ی سده‌ی بیست و یکم شاهد اهمیت روزافزون و توسعه‌ی سازمان‌های منطقه‌ای بوده است. هر چند در منشور سازمان ملل، وجه جهانی‌گرایی برجستگی بیشتری دارد، با وجود این، در فصل هشتم منشور راهکارهایی برای سازمان‌های منطقه‌ای در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی آمده است و هیچ‌یک از مقررات این منشور مانع وجود موافقت‌نامه‌ها یا نهادهای منطقه‌ای برای انجام امور مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی متناسب برای اقدامات منطقه‌ای نیست، مشروط بر اینکه این‌گونه قراردادهای یا نهادهای و فعالیت‌های آنها با اهداف و اصول ملل متحد سازگار باشد. در واقع، سازمان‌های منطقه‌ای به عنوان پل رابط بین منطقه‌گرایی و جهانی‌گرایی عمل می‌کنند و کشورهای مختلف را برای ورود به عرصه‌های بزرگ‌تر تصمیم‌گیری آماده می‌سازند و مسئولیت‌پذیری آنان را برای ایفای نقش‌های منطقه‌ای و جهانی افزایش می‌دهند.

تحول و تکامل هر منطقه ژئوپلیتیکی و تشکیل سازمان منطقه‌ای در چارچوب مراحل پنج‌گانه زیر انجام می‌گیرد:

مرحله اول: وجود منطقه جغرافیایی که بر پایه چند ویژگی یا عنصر ساختاری و کارکردی دارای تجانس و یگانگی است. چنین منطقه‌ای به مثابه کالبد فضایی و چارچوب جغرافیایی فرایندهای سیاسی عمل می‌کند.

مرحله دوم: پیدایش منطقه ژئوپلیتیکی که مستلزم باردار شدن منطقه از نظر سیاسی است. در این مرحله عناصر و ویژگی‌های ساختاری و کارکردی منطقه جغرافیایی از نظر بازیگران سیاسی به ویژه حکومت‌ها ارزش و اعتبار می‌یابد و نظر آنان را به خود جلب می‌کند. به سخن دیگر، عناصر مذکور در اهداف و منافع و راهبرد بازیگران جایگاهی ویژه پیدا می‌کنند. باردار شدن سیاسی منطقه به این معنی است که ویژگی‌های ساختاری و کارکردی منطقه حایز مزیت است و ارزش رقابت پیدا می‌کند و بازیگران مختلف سعی در به دست آوردن آنها یا محروم کردن رقبا از

دستیابی به آنها در نیل به اهداف خود دارند. منطقه ژئوپولیتیکای از پنج ویژگی به شرح زیر برخوردار است:

۱. زیربنای جغرافیایی / سرزمینی
۲. موقعیت جغرافیایی
۳. اهمیت اقتصادی
۴. رقابت برای کنترل و نفوذ
۵. پیشینه تاریخی

مرحله سوم: شکل‌گیری و توسعه سازه ژئوپولیتیکای؛ بازیگران سیاسی در این مرحله بر پایه تصور خود از ارزش عناصر منطقه و نقشی که در تأمین منافع آنها دارند دست به اقدام و تکاپو می‌زنند تا کارکرد عناصر مذکور را به کنترل درآورند و در راستای اهداف و منافع خود به آنها شکل دهند و از آنها بهره‌گیرند و دست رقبای خود را از کنترل آنها دور نگه دارند. آنها سعی می‌کنند نقش عناصر مذکور را در راستای منافع خود مدیریت یا رقبا را از دسترسی و مدیریت آنها دور کنند یا آنها را علیه رقبا خود به کار گیرند.

در این مرحله در پرتو فعال شدن بازیگران سیاسی اعم از درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای، الگوهای مختلف رفتاری اعم از همگرایی^۱، واگرایی^۲، رقابت^۳، کشمکش^۴، ستیز^۵، همکاری بین بازیگران سیاسی برای کنترل و مدیریت ارزش‌ها و عناصر منطقه به وجود می‌آید که از آن به «سازه ژئوپولیتیکای»^۶ تعبیر می‌شود. بنابراین، سازه ژئوپولیتیکای از جنس رابطه است که شامل شبکه‌ای از روابط بین بازیگران می‌شود و در طیفی از همگرایی و واگرایی در نوسان است و نیروهای همگرا و واگرا در منطقه ژئوپولیتیکای دائماً با یکدیگر به رقابت و ستیز مشغول‌اند. مناطق ژئوپولیتیکای جهان ممکن است برای مدت طولانی در این مرحله به سر ببرند (نظیر منطقه خلیج فارس) و تداوم یا پایان این مرحله تا حد زیادی به نقش دیپلماسی بستگی دارد.

مرحله چهارم: در این مرحله منطقه بر سر دو راهی غلبه نیروهای همگرا بر واگرا و توسعه همگرایی در منطقه بین بازیگران یا غلبه نیروهای واگرا بر همگرا و

1. Convergence
2. Divergence
3. Competition
4. Conflict
5. Contention
6. Geopolitical Structure



توسعه واگرایی در منطقه قرار دارد. البته حالت سومی نیز تصور می‌شود و آن موازنه بین نیروهای همگرا و واگراست که این وضعیت همان تداوم مرحله سوم یا سازه ژئوپولیتیکای است که موجب تقسیم نیروها و شکاف منطقه‌ای و کاهش کارکردها و اثربخشی پتانسیل‌های ذاتی منطقه‌ای می‌شود.

در مرحله چهارم نقش‌آفرینی دیپلماسی بسیار اهمیت دارد. چنانچه در پرتو دیپلماسی مثبت، نیروهای همگرا در منطقه غالب شوند و منطقه به سوی همگرایی حرکت کند، نوعی ادراک منفعت جمعی بین بازیگران پدید می‌آید و بازیگران به این نتیجه و خردجمعی می‌رسند که دستیابی به اهداف و منافع آنها در پرتو همکاری، تعاون، ثبات و آرامش منطقه‌ای امکان‌پذیر است. بنابراین، منطقه به سوی ثبات، آرامش، همگرایی و توسعه و فعال شدن کارکردها و پتانسیل‌های ذاتی آن حرکت می‌کند و به کمال و عقلانیت ژئوپولیتیکای نائل می‌آید و زمینه را برای رسمی کردن همکاری منطقه‌ای فراهم می‌کند.

چنانچه در پرتو دیپلماسی منفی، نیروهای واگرا بر نیروهای همگرا در منطقه غلبه کنند، واگرایی گسترش می‌یابد و به بی‌ثباتی و هرج و مرج منطقه‌ای می‌انجامد و منطقه را به سوی ستیز و جنگ بین بازیگران هدایت می‌کند.

مرحله پنجم: این مرحله محصول وضعیت دوگانه مرحله چهارم است. چنانچه نیروهای همگرا چیره شوند و منطقه به کمال و عقلانیت ژئوپولیتیکای برسد و زمینه برای رسمیت پیدا کردن همکاری و تعاون منطقه‌ای فراهم شود، سازمان منطقه‌ای شکل می‌گیرد. این سازمان در واقع چارچوب نهادی و حقوقی رسمی است که الگوهای همکاری بین بازیگران را در یک یا چند بعد و بر پایه یک یا چند عنصر ساختاری یا کارکردی تعریف می‌کند. تعداد زیادی از مناطق ژئوپولیتیکای جهان به این مرحله رسیده‌اند و سازمان منطقه‌ای تشکیل داده‌اند که نمونه آن اروپا، امریکای شمالی، جنوب شرق آسیا، اقیانوس کبیر و ... است. پایداری، استحکام و توسعه کارکردها و فعالیت‌های سازمان منطقه‌ای و سپس یکپارچگی کارکردی آنها (نظیر اتحادیه اروپا) مستلزم پایداری و تداوم نقش دیپلماسی مثبت و پایداری ادراک منفعت جمعی بین بازیگران سیاسی است. در نقطه مقابل چنانچه نیروهای واگرا بر همگرا چیره شوند، منطقه به سوی تشدید بحران یا برگشت به مرحله سوم حرکت خواهد کرد. منطقه خلیج فارس، جنوب آسیا، قفقاز، شرق مدیترانه و جنوب غرب آسیا (حافظنیا، ۱۳۸۹: ۳-۱) در این دسته جای می‌گیرند. نظریه تحول و تکامل منطقه ژئوپولیتیکای در مدل نظری ادامه به نمایش در آمده است.

مبهم و انعطاف‌پذیر بودن مفهوم منطقه؛ ۳. تأثیرپذیری منفی سازمان‌های منطقه‌ای و دولت‌های عضو آن از ابرقدرت‌ها، قدرت‌های جهانی و قدرت‌های منطقه‌ای و خدشه‌دار شدن نسبی استقلال آنها در تصمیم‌گیری؛ ۴. درست تبیین نشدن رابطه سازمان‌های جهانی با سازمان‌های منطقه‌ای؛ ۵. تنوع سازمان‌های منطقه‌ای از لحاظ سیاسی، جغرافیایی، سطح توسعه و... که باعث شده است چارچوب نظام خاصی برای آنها در میان نباشد. ۶. ضمانت اجرای کمتر تصمیم‌های سازمان منطقه‌ای به نسبت سازمان‌های جهانی مانند سازمان ملل متحد؛ ۷. مشکلات فراوان مالی و بودجه‌ای؛ ۸. ضعف ساماندهی و نبود آیین کار و تجربه لازم در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و عملیات پاسداری از صلح به ویژه در آفریقا و آسیا؛ ۹. دشواری در تأمین بی‌طرفی و فراهم آوردن نیروهای بی‌طرف؛ ۱۰. ناتوانی در اثرگذاری بر عوامل خارج از منطقه و متقاعد کردن آنها با نفوذ سیاسی یا کاربرد وسایل قهرآمیز؛ ۱۱. فراگیر نبودن بسیاری از سازمان‌های منطقه‌ای و احاطه داشتن آنها تنها بر بخشی از منطقه؛ ۱۲. نبود توازن قدرت در مناطق و وجود قدرت‌های مرکزی و پیرامونی در سازمان‌های منطقه‌ای؛ ۱۳. مشکلات سازمان‌های منطقه‌ای برای مداخله در امور داخلی کشورها (همان، ص ۱۶۸).

۳. یافته‌ها

یافته‌های این مقاله در سه بخش شامل عوامل مؤثر بر همگرایی در منطقه، عوامل مؤثر بر واگرایی در منطقه و وزن هر کدام از عوامل همگرا و واگرا دسته‌بندی و مقایسه می‌شود.

الف) عوامل مؤثر بر همگرایی در آسیای مرکزی و خزر

مهم‌ترین بسترها و عوامل همگرایی در شکل‌گیری یک گروه‌بندی منطقه‌ای کارآمد در آسیای مرکزی و خزر به شرح زیر است:

- ژئوپولیتیک دسترسی^۱

اقتصاد جمهوری‌های واقع در آسیای مرکزی - خزر که میراث دوران اتحاد شوروی و نظام برنامه‌ریزی اقتصادی آن است، به طور پیچیده‌ای درهم‌تنیده شده و تجزیه سیاسی اتحاد شوروی این اقتصادهای همبسته و وابسته به یکدیگر را در مسیر جدایی از هم قرار داده است. در نخستین سال‌های پس از استقلال جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، رهایی از پیوندهای اقتصادی مورد توجه رهبران آنها واقع شد و به مرور زمان و در بستر از میان رفتن نظام دو قطبی، همکاری‌های منطقه‌ای توجه کشورهای منطقه را جلب کرد.

بررسی ساختارهای اقتصادی جمهوری‌های مستقل مشترک‌المنافع نشان می‌دهد تحکیم و تقویت روند همگرایی تأمین‌کننده منافع و مزایای اقتصادی متقابل برای آنان است (کولای، ۱۳۸۴: ۳۷-۳۴)، زیرا همه کشورهای جداشده از اتحاد شوروی پیشین در قفقاز، خزر و آسیای مرکزی کشورهای محاصره‌شده در خشکی و بی‌بهره از دسترسی مستقیم یا آسان به راه‌های دریای بازرگانی بین‌المللی هستند. قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان همراه با روسیه و ایران در دریای خزر هم‌کرانه‌اند. این جغرافیای ویژه می‌تواند بازرگانی دریایی میان پنج کشور کرانه‌ای را تقویت کند، ولی چنین پیشرفتی نمی‌تواند مسأله عدم دسترسی دریایی به بازارهای جهانی را حل کند. راه‌حل عملی این مشکل ارتباط دادن همه این جمهوری‌ها و افغانستان به خلیج فارس و دریای عمان از راه گسترش شبکه‌ای از راه و راه آهن و لوله‌های مختلف است (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۳۲). نیاز رو به رشد کشورهای آسیای مرکزی به کاهش انرژی و ارتباط با جهان خارج از ژئوپولیتیک بری و وابستگی کشورهای آسیای مرکزی به قابلیت‌های ترانزیتی و معبری ایران در دسترسی به خارج از منطقه و آب‌های آزاد و همچنین در زمینه تکنولوژی‌های نوین فرصت‌های مناسبی در ارتباط با ترانزیت و حمل و نقل کالا، مسافر و انرژی و دستیابی به بازارهای رقابتی، سرمایه‌گذاری مشترک بر ایجاد بسترهای ارتباطی و سازه‌های برق-آبی و کنترل آب و صادرات خدمات فنی و مهندسی برای ایران فراهم می‌آورد. از آنجا که در گذشته تمام راه‌های سنتی با گذر از شمال توجیه می‌شد، یک عامل مهم و راهبردی تنوع‌بخشی به این کشورها در دسترسی به جهان خارج از منطقه است که یکی از عوامل مهم این وابستگی‌هاست. تولیدات روزافزون پنبه، محصولات باغی و خشکبار در ازبکستان و کم کردن واحدهای سیاسی مانع رسیدن به جنوب توسط قزاقستان با تأکید بر کریدور شمال به جنوب (KTI) برای دسترسی آسان‌تر به جنوب (ایران) به منظور ترانزیت کالا و انرژی و همچنین انگیزه‌های بسیار بالای تاجیکستان در راه‌یابی به شمال افغانستان و به ایران و نیز اتصال ازبکستان از طریق ترمز به این مسیر، همگی دلایلی است که کشورهای آسیای مرکزی و خزر در چارچوب راهبرد تنوع راه‌های دسترسی به بازارهای آزاد مایل‌اند روابط خود را با قدرت‌های منطقه‌ای گسترش دهند (حافظ‌نیا و دیگران، ۱۳۸۶: ۹۹-۹۸). با توجه به اینکه این کشورها عموماً کشورهای تک‌محصولی در صادرات به شمار می‌روند و اقلام محدودی از مواد اولیه را صادر می‌کنند، میزان اتکا به درآمد حاصل از این صادرات، زیاد و با توجه به نقش حمل و نقل در قیمت تمام‌شده و بازاریابی، جایگاه حمل و نقل و تسهیلات ترانزیتی در اقتصاد آنها بسیار مهم است (علویان و کوزه‌گر، ۱۳۸۸: ۶۹).

ایران از نظر ترانزیت و حمل و نقل برای این کشورها اهمیت فراوان دارد، زیرا



کشورهای آسیای مرکزی در تلاش‌اند با تنوع دادن به مسیرهای سنتی دوران شوروی، وابستگی خود را به این راه‌های اکثراً فاقد ظرفیت رقابت با مسیرهای مشابه و فاقد توجه اقتصادی، کاهش دهند (بیگدلی، ۲۳: ۱۳۸۱). از این رو، در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای مشترک‌المنافع، بار دیگر موقعیت راهبردی ایران در حمل و نقل و ترانزیت منطقه افزایش یافته و موقعیت جغرافیایی ایران به عنوان پل اصلی دسترسی کشورهای خزر- آسیای مرکزی مطرح شده است. ایران هم‌چنین می‌تواند دسترسی مستقیم کشورهای عربی تولیدکننده نفت خلیج فارس را که خواهان درگیر کردن منافع ملی خود در فعالیت‌های اقتصادی منطقه‌ای هستند، به منطقه خزر- آسیای مرکزی تسهیل کند، چون این منطقه می‌رود که در بازارهای بین‌المللی انرژی رقیب منطقه خلیج فارس شود. هم‌چنین ایران می‌تواند به عنوان پل سرزمینی ارتباط‌دهنده خزر- آسیای مرکزی به اقیانوس هند، نقش محوری در روابط بازرگانی هندوستان با آن منطقه بر عهده بگیرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۳۳). تنوع‌بخشی به مسیرها، اقتصاد تک‌پایه، بازارهای مالی بالقوه در منطقه و تمایل کشورهای حوزه خلیج فارس برای ایفای نقشی مؤثرتر در منطقه همگی دلایل محکمی برای اثبات این ادعاست که موقعیت معبری ایران از منظر ژئوپلیتیک دسترسی می‌تواند عامل مهم تقویت‌کننده روند همگرایی منطقه‌ای مد نظر با محوریت ایران باشد.

- ژئوپلیتیک لوله‌های نفتی^۱

بحث انتقال انرژی منطقه آسیای مرکزی- خزر و مسیرهای مطرح برای انتقال این منابع از مباحث مهم در این حوزه جغرافیایی است. مشخص است در مسیر کالای پرارزش و راهبردی همانند انرژی قرار گرفتن مزایا و فرصت‌های مختلفی برای کشورهای ذی‌نفع به همراه دارد، از جمله درآمدهای اقتصادی قابل توجه و نیز امتیازهایی که به لحاظ راهبردی و سیاسی در اختیار کشورهای معبر انرژی قرار می‌گیرد. کشورهایی همانند ایران، پاکستان، گرجستان، افغانستان و ترکیه بیشترین پتانسیل را برای کسب چنین امتیازات و درآمدهایی دارند (قبادزاده، ۱۳۸۳: ۱۰۸). از دیدگاه اقتصادی، لوله‌کشی نفت و گاز خزر- آسیای مرکزی به دنیای خارج از مسیر ایران، بدون تردید عملی‌ترین راه برای قابل رقابت کردن بهای نفت و گاز صادراتی این منطقه در بازارهای بین‌المللی است. این راه کوتاه‌ترین، امن‌ترین و ارزان‌ترین گزینه میان راه‌های صادراتی گوناگون برای صدور کالای انرژی‌زای منطقه در اختیار می‌گذارد، به ویژه که صادرات نفت و

گاز به شبه‌قاره هند، آفریقا و خاور دور مد نظر باشد. امکانات ایران در زمینه کارگر فنی و ماهر در صنایع نفتی، تسهیلات بندری و حمل و نقل، پالایشگاه‌های موجود و شبکه موجود لوله‌های نفتی و گازی امتیازات فنی و لجستیک چشم‌گیری در اختیار می‌گذارد که هیچ‌گزینه دیگری از راه‌های صدور نفت و گاز خزر- آسیای مرکزی را یارای هم‌آوردی آن نخواهد بود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۳۴).

برای کشورهای غربی، به خصوص ایالات متحده، هدف اصلی و مهم در این زمینه، دور نگه داشتن ایران و روسیه از مسیرهای ترانزیت منابع انرژی دریای خزر است. پس از فروپاشی شوروی، غرب به ویژه آمریکا درصددند انتقال منابع انرژی بیش از پیش به روسیه وابسته نشود، بلکه انتقال منابع انرژی مسیرهای متنوعی یابد و این مسئله از منظر ژئوپولیتیک برای آنها اهمیت زیادی دارد (میرحیدر و طاهری، ۱۳۸۱: ۱۸۳). در این میان، ایران تنها کشوری است که منطقه آسیای مرکزی و خزر را در کوتاه‌ترین مسیر ممکن به آب‌های آزاد متصل می‌کند. مسیر ایران علاوه بر ارزانی، امنیت و کوتاه بودن در مقایسه با سایر مسیرهای موجود، برتری بسیار مهم دیگری دارد و آن اینکه منطقه شمالی ایران بازار پرمصرف و مطمئنی برای نفت خزر محسوب می‌شود (صفری، ۱۳۸۴: ۱۶). علاوه بر این، ایران به لحاظ داشتن تعلقات و روابط بسیار دیرینه فرهنگی و نژادی با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز و تجربیات طولانی در زمینه بخش‌های مختلف صنایع نفت و گاز برای ترانزیت از ارجحیت بالاتری از سایر کشورهای منطقه برخوردار است. ایران برای کشورهای محصور در خشکی حاشیه خزر گزینه مطلوب ترانزیتی است که می‌تواند تولیدات نفت و گاز آنها را به دریای آزاد برساند. ایران در این زمینه امتیازات گوناگونی دارد: نخست اینکه خطوط لوله انتقال نفت و گاز حوزه آسیای مرکزی- خزر در جهت شرقی- غربی فقط بازارهای اروپا را مد نظر قرار می‌دهد، در حالی که استفاده از مسیر ترانزیتی ایران علاوه بر بازار اروپا، بازارهای شرق و جنوب شرق آسیا و هم‌چنین هند را که دارای مصارف بالا در زمینه انرژی هستند، در دسترس کشورهای صادرکننده قرار می‌دهد. دوم، ایران به علت رشد مصرف انرژی می‌تواند بخشی از نیازهای نفت و گاز خود در شهرهای شمالی را با خرید این منابع از کشورهای نفت‌خیز حاشیه خزر تأمین و همین میزان نفت را از مناطق نفت‌خیز جنوب ایران در خلیج فارس صادر کند. این روش هزینه‌های انتقال نفت و گاز را در داخل ایران کاهش می‌دهد. به منظور اجرای این سیاست خط لوله‌ای برای انتقال نفت از نکا در شمال به پالایشگاه تهران با ظرفیت اولیه ۱۴۰ هزار بشکه احداث شده که تا ۳۴۰ هزار بشکه نیز قابل افزایش است. ایران حتی در زمینه گاز برای کاهش



هزینه‌ها می‌تواند بخشی از گاز مصرفی شمال کشور را به خصوص در زمان اوج مصرف گاز در زمستان از ترکمنستان تأمین کند که از سال ۱۹۹۷ این طرح محقق شده است (دهقان، ۱۳۸۴: ۸۰). همان‌طور که گفته شد، این مزیت‌ها برای انتخاب مسیر انتقال منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و خزر تعیین‌کننده نبوده بلکه آنچه در سال‌های اخیر تعیین‌کننده بوده تنها ملاحظات سیاسی است. در این میان امریکا و هم‌پیمانانش از جمله ترکیه برای دور نگه داشتن ایران از مسیر انرژی، هزینه گزافی متحمل شده و یارانه‌های فراوانی پرداخت کرده‌اند. هدف ترکیه از ترغیب سرمایه‌گذاران به احداث خط لوله باکو-تفلیس-جیحان پاسخگویی به نیازهای داخلی انرژی، تنوع بخشیدن به منابع تأمین انرژی و کاهش مشکلات زیست‌محیطی ناشی از تردد نفتکش‌ها در تنگه‌های بوسفور و داردانل است.

با توجه به بررسی‌های متعددی که درباره مسیرهای مختلف انتقال انرژی در منطقه انجام گرفته است، می‌توان عوامل زیر را برای انتخاب مسیر برتر به منظور انتقال انرژی منطقه معرفی کرد:

۱. خطوط انتقال انرژی یک متغیر اقتصادی-سیاسی بلندمدت است که نمی‌تواند تابع عوامل متغیر سیاسی کوتاه‌مدت باشد. از این منظر می‌توان ادعا کرد که امکان هر گونه تغییر در روابط ایران و روسیه، و ایران و ایالات متحده وجود دارد و این امر تأثیر زیادی بر الگوی روابط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مؤثر بر الگوی روابط منطقه آسیای مرکزی و خزر خواهد گذاشت.

۲. امنیت خطوط انتقال نفت یکی از عوامل اصلی است که باید با حداقل ریسک ممکن طراحی و ساخته شود. در این ارتباط هر اندازه کشورهای معبر کمتر باشد، ریسک‌پذیری امنیتی کاهش می‌یابد. علاوه بر این، تنش‌های سیاسی داخل هر کشور و هر منطقه نیز باید مد نظر قرار گیرد. تمام مسیرهای فعلی انتقال انرژی حوزه آسیای مرکزی و خزر با مشکلات امنیتی کوچک و بزرگی دست و پنجه نرم می‌کنند و تنها ایران از ثبات لازم برای برعهده گرفتن چنین نقشی برخوردار است.

۳. بازارهای آتی نفت در دنیا و رشد مصرف این ماده در مناطق مختلف در تعیین مسیرها برای کاهش هزینه انتقال باید مد نظر قرار گیرد. در حال حاضر با توجه به نرخ رشد اقتصادی کشورهای جهان دو کشور هند و چین از بالاترین نرخ رشد اقتصادی برخوردارند و بیشترین تقاضاها برای منابع انرژی نیز متعلق به این دو کشور است و این امر مزیت دوجانبه دیگری برای انتقال انرژی از مسیر ایران است.

۴. سرمایه‌گذاری خطوط لوله با توجه به هزینه بالای آن باید هماهنگ با میزان تولید باشد.

۵. خطوط انتقال نفت و گاز با توجه به امکانات موجود در منطقه باید به نحوی طراحی گردد که از امکانات اقتصادی منطقه حداکثر استفاده شود. تمام امتیازات فوق برای یک خط انتقال انرژی عبورکننده از ایران قابل تصور است، و برای همه کارشناسان و دست‌اندرکاران کاملاً آشکار است. امتیازات فوق این امکان را به ایران می‌دهد که از موقعیت ممتاز خود در راستای تحقق یک سازمان منطقه‌ای متناسب با خواسته‌ها و توان خود اقدام کند.

– نقش ژئوکالچر ایران برای کشورهای منطقه آسیای مرکزی– خزر

فرهنگ همان سبک و شیوه زندگی است که بر پایه نظام فکری و ارزشی پا می‌گیرد و چارچوب زندگی فردی و جمعی را می‌سازد. دیرینگی و ابعاد فرهنگی ایران در آسیای مرکزی و خزر به عهد فرمانروایان هخامنشی و حتی پیش از آن می‌رسد. داریوش در کتیبه معروف نقش رستم در کنار سایر سرزمین‌های وابسته به امپراتوری خود، از سرزمین‌های بلخ، سغد و خوارزم به عنوان شهرهای ایران یاد می‌کند. این نکته از سوی مورخان یونانی و رومی نیز تأیید شده است (جعفری دهقی، ۱۳۸۵).

اگرچه در قرن بیستم نظام فکری و ارزشی مردم آسیای مرکزی و خزر طی تحولات تاریخی ناشی از حاکمیت نظام کمونیستی، چالش‌های مختلفی به خود دیده، اما هم‌چنان شالوده‌های بنیادین خود را حفظ کرده است. در دهه پایانی قرن بیستم رهایی کشورهای منطقه از یوغ حاکمیت کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی فرصتی پدید آورد تا تعاملات فرهنگی کشورهای دیگر با آنها از حالت بسته به گسترده تبدیل شود.

توسعه روابط فرهنگی ایران با کشورهای یادشده از همان روزهای آغازین استقلال این کشورها در دستور کار مسئولان ایران قرار گرفت و تقریباً ایران جزو سه کشور اولی بود که استقلال این کشورها را به رسمیت شناخت و متعاقب آن، روابط دیپلماتیک خود را با آنها پایه‌گذاری کرد. در این میان، ایران از امتیازات و ویژگی‌های خاصی در حوزه آسیای مرکزی و خزر برخوردار است:

۱. هم‌آیینی و هم‌کیشی؛
۲. قرابت جغرافیایی؛
۳. اشتراکات فرهنگی- تاریخی؛



۴. اشتراکات زبانی با برخی اقوام؛

۵. حضور ایرانیان مقیم؛

۶. امتیاز غلبه تأثیرگذاری بر تأثیرپذیری (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۹۳).

با نگاهی اجمالی به این منطقه می‌توان برخی مصادیق این امتیازات و هم‌پوشانی‌های فرهنگی را مشاهده کرد. اشتراکات دینی با وجود بیش از ۶۷ میلیون مسلمان (اگرچه متفاوت از نظر مذهبی)، اشتراکات زبانی در زیرمجموعه گویش‌های زبان فارسی، به ویژه در تاجیکستان و شهر اوش در جنوب قرقیزستان، وجود تشابهات فرهنگی با ایرانیان، به ویژه در تاجیکستان، دره فرغانه در کنار رود زرافشان و سمرقند و بخارا در ازبکستان و نیز مرو و عشق آباد نمونه‌هایی بدیع از این اشتراکات در حوزه فرهنگی است (اعظمی، ۱۳۸۷: ۱۳).

این عوامل موجب همگرایی بین ایران و کشورهای آسیای مرکزی و خزر در حوزه فرهنگی شده که خود افزایش تفاهم و دوستی بین این کشورها و جمهوری اسلامی ایران را در پی داشته است. از این رو، حوزه فرهنگی یکی از بسترهای مهمی است که ایران می‌تواند با ارتقای سطح و حجم همکاری با کشورهای منطقه، ضمن احیای نقش ژئوکالچر خود در آسیای مرکزی و خزر، زمینه همگرایی بیشتر در عرصه سیاست خارجی را فراهم کند. ایران با سابقه سترگ تاریخی- فرهنگی خود و تجربه نوین استقلال سیاسی و هم‌چنین در راستای همگرایی منطقه‌ای گام‌های مؤثری در تداوم سیاست تنش‌زدایی و اعتمادسازی برداشته است. در شرایط جدید، ایران به عنوان محور سیستم تمدن فارسی شامل افغانستان و تاجیکستان و در جهان اسلام به عنوان پیونددهنده بخش غیرعربی به بخش عربی می‌تواند ایفاگر نقش حساسی در منطقه باشد. بررسی علمی نشان می‌دهد گستره تجانس‌های ساختاری ایران با کشورهای این منطقه در حوزه عملکردی مشترک تمدن فارسی، ایرانی و اسلامی قدمت و پایه‌های فرهنگی مشترک بسیار مستحکمی دارد.

تعلقات فرهنگی و تمدنی کشورهای این منطقه با ایران امروز در حوزه‌های قومی، زبانی، نژادی، تاریخی، دینی و فرهنگی و اجتماعی ریشه‌هایی عمیق دارد که صرفاً در مطالعات کتابخانه‌ای و پژوهش‌های اسنادی قابل دستیابی نیست، بلکه با حضور در فضاهای اجتماعی، فرهنگی و بررسی میدانی و مشاهده بسیاری از تعلقات مشترک که برگرفته از تجانس‌های ساختاری بین ایران و کشورهای آسیای مرکزی و خزر است، می‌توان آن را درک و لمس کرد (حافظنیا و دیگران، ۱۳۸۶: ۹۵).

از آنجا که اتکا به پیوندهای بنیادی مشترک در مناسبات بین کشورها از



تکیه‌گاه‌های راهبردی محسوب می‌شود، علاوه بر اهداف ایجابی در گسترش روابط و توسعه منافع مشترک و متقابل، موجب بازدارندگی از آسیب‌ها و تهدیدهای مشترک و متقابل نیز می‌شود. این پیوندها دارای ماهیت و هویت فرهنگی، دینی، جغرافیایی، تاریخی، سیاسی، دفاعی، امنیتی، اجتماعی، اقتصادی و تکنولوژیکی یا ترکیبی از آنهاست و مشترکات دینی، فرهنگی، جغرافیایی و تعامل اجتماعی آسیب‌پذیری کمتر و اثربخشی بنیادی تری در روابط، مناسبات و همبستگی دارد که در تولید منافع، اتحاد و امنیت ملی وزن بیشتری در ساختارهای ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی ایفا می‌کند و ماندگارتر است.

استفاده مناسب از تجانس‌های ساختاری (شامل قومیت، زبان، دین، تاریخ مشترک، و مشخصه‌های فرهنگی و اجتماعی) ایران در ارتباط با کشورهای آسیای مرکزی و خزر به صورت متقابل فرصت‌هایی در زمینه ایجاد و تقویت سازمان‌های مشترک فرهنگی، ادبی، علمی، آموزشی و هم‌چنین اقتصادی با شعاع عمل منطقه‌ای فراوی ایران قرار می‌دهد.

• دیپلماسی و نقش ژئوکالچر ایران

نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با به کارگیری انواع شیوه‌ها و ابزارها برای آسیب‌پذیری، گسست، تفرقه، تنش و تقابل بین کشورهای منطقه، به ویژه با ایران تلاشی طاقت‌فرسا در گذشته و حال داشته‌اند که وقوع ده‌ها جنگ، نزاع و بحران‌سازی‌های متعدد در طول تاریخ تمدن ایران و اسلام، به ویژه در چند قرن اخیر از نمونه‌های آن بوده است. در حال حاضر نیز با ترفندهای جدید و پیچیده، به ویژه با تاکتیک‌های جنگ نرم و تهاجم فرهنگی و با راهبرد تخریب منابع و ذخایر غنی فرهنگی، تمدنی و پیوندهای مشترک بنیادی و تعاملی بین ایران و همسایگان و کشورهای منطقه این سیاست‌ها را دنبال می‌کنند.

با توجه به این واقعیت تهدیدزا برای فرهنگ، صلح، آرامش، امنیت، دوستی، مناسبات و منافع دوجانبه و چندجانبه بین کشورهای منطقه، همت مضاعف برای بازبینی، بازسازی و نوسازی مشترکات، از جمله پیوندهای دینی، فرهنگی، اجتماعی و تمدنی عید نوروز جایگاهی راهبردی و سرنوشت‌ساز دارد.

از سوی دیگر، چشم‌انداز ایران توسعه‌یافته و الهام‌بخش در جهان اسلام و دارای تعامل مؤثر بین‌المللی در سال ۱۴۰۴ با مجموعه‌ای از اقدامات و تحولات و برنامه‌های ملی و فراملی در چارچوب این سند و رویکردهای مکمل داخلی و مناسبات خارجی،



به ویژه با اولویت‌دهی به حوزه تمدن ایرانی-اسلامی در منطقه تحقق می‌یابد. در واقع، رشد علایق و همکاری‌های سازنده بین ملتها و دولت‌های منطقه ایجاب می‌کند تقویت دیپلماسی فرهنگی و عمومی به موازات دیپلماسی رسمی و سیاسی انجام شود. در تحولات بین‌المللی و جهانی وزن دیپلماسی فرهنگی و عمومی روند افزایشی و اثربخشی صعودی پیدا کرده است. با توجه به این واقعیت می‌توان ادعا کرد که دیپلماسی نوروژ ابتکار عمل مناسبی در عرصه سیاست خارجی ایران در منطقه بوده است.

در جهان به سرعت پیش‌رونده، جایگاه سرمایه اجتماعی در جوامع، کشورها در محیط اجتماعی رو به رشد است و از حوزه‌های ملی به سطوح فراملی با نقش راهبردی در فرایند توسعه و امنیت گسترش می‌یابد.

اعتمادسازی و نهادینه شدن مشارکت از جمله شاخص‌های اصلی در سرمایه اجتماعی ملی و فراملی است. لذا بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و فرصت‌های فرهنگی و اجتماعی مانند آیین‌های نوروژ و برپایی عید مشترک در گستره ملی و جهانی نقطه عطف مهمی است که باید فراتر از ظرفیت‌های رسمی و دولتی برنامه‌ریزی و عملیاتی شود.

مؤلفه‌هایی مانند زبان، شعر، ادبیات، تاریخ، آداب و رسوم در فرهنگ و پیشینه مشترک تمدنی بین ایران و کشورهای همسایه و منطقه و نیز در کارکردهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی تأثیرگذار بوده است؛ چنان که رونق گردشگری خارجی و ایران‌گردی و فراهم شدن زمینه و فضای گفت‌وگو و ارتباطات مردمی و رسمی از آثار مستقیم آن بوده است. هم‌چنین میراث فرهنگی و سرمایه ناملموس از منابع پیشرفت و توسعه و تولید ثروت‌های معنوی و مادی است که هزاران محصول و کارکرد اقتصادی و غیراقتصادی را ممکن می‌سازد. این رویکرد جامع و فراتر از تشریفات و سطوح نمادین و تبلیغی باید در دیپلماسی نوروژ لحاظ شود (تابناک، ۱۳۸۹/۱/۱۰، کد خبر: ۹۱۳۴۸).

ب) عوامل مؤثر بر واگرایی

در کنار بسترهای همگرایی، عوامل و زمینه‌های واگرایی نیز در حوزه‌های مختلف، پیش روی شکل‌گیری یک گروه‌بندی منطقه‌ای در آسیای مرکزی و خزر قرار دارد که شناخت صحیح آنها می‌تواند مقدمه طراحی برنامه‌ای واقع‌بینانه برای پیشبرد اهداف کلان به منظور خنثی یا دست‌کم کم‌رنگ‌تر کردن آنها باشد. در این بخش به

صورت فشرده به مهم‌ترین عوامل و زمینه‌های واگرایی مؤثر در شکل‌گیری گروه‌بندی منطقه‌ای مد نظر پرداخته می‌شود.

– تفاوت در ماهیت ایدئولوژی و نظام‌های سیاسی کشورهای منطقه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری‌های آسیای مرکزی و خزر در مسیر انتقال از نظام‌های کمونیستی به نظام‌های مبتنی بر حضور مردم، به کندی حرکت می‌کردند. روند غرب‌گرایی که از روسیه آغاز شده بود، در این منطقه نیز با تقلید از مدل‌های غربی در ساختارهای سیاسی دنبال شد. اگرچه در این نظام‌ها ابتدا به حکومت‌های مبتنی بر قدرت پارلمان توجه شده بود، اما با توجه به فرهنگ سیاسی نخبگان آسیای مرکزی و خزر، تعادل‌های مبتنی بر قانون اساسی و نهادهای واقعی قدرت سیاسی، در عمل اختلاف پیدا کردند. لذا دموکراسی‌های پارلمانی به سرعت جای خود را به نظام‌های اقتدارآمیز ریاست‌جمهوری در این جمهوری‌ها داد (کولایی، ۱۳۷۶: ۷۲).

برآیند ماهیت اقتدارگرایانه در عرصه سیاست داخلی کشورهای آسیای مرکزی و خزر که با شاخص‌هایی چون محدودیت انتقال و چرخش قدرت، ضعف نهادسازی و تضعیف روند دولت‌سازی و ملت‌سازی همراه بوده است، در عرصه سیاست خارجی چالش‌هایی برای کشورهای منطقه، به ویژه ایران ایجاد کرده و تفاوت در ماهیت دموکراتیک ایران با کشورهای اقتدارگرای منطقه تأثیر منفی بر گسترش همکاری‌های فی مابین گذاشته است (همان، ص ۸۱).

ایدئولوژی سیاسی که جایگزین کمونیست در آسیای مرکزی و خزر شد به عنوان عامل واگرا عمل کرده است؛ چنان که این ایدئولوژی‌ها را می‌توان «استبدادگرایی سکولار» نامید که مبتنی بر فلسفه بازار آزاد است. توجیه رهبران آسیای مرکزی و خزر این است که دوره حاکمیت استبدادی، گامی لازم در دوره گذار از سیستم استبدادگرایی کمونیستی به دموکراسی لیبرال است. با توجه به این حقیقت، نظام سیاسی- مذهبی ایران با ماهیت انقلابی و آرمان‌گرایانه در عرصه سیاست خارجی در برابر نظام‌های سکولار اقتدارگرای آسیای مرکزی و خزر با چالش‌های جدی در زمینه گروه‌بندی و همگرایی منطقه‌ای مواجه است (آیدین، ۱۳۸۰: ۱۷۲). با توجه به تفاوت‌های فی‌مابین در عرصه ایدئولوژیک و نظام‌های سیاسی در منطقه، تفاوت در سیاست خارجی و در عرصه تصمیم‌گیری‌های کشورهای فوق باعث ائتلاف نیرو در جهت همگرایی شده و نیروهای واگرا را تقویت کرده است.



– فقدان تجربه و بی‌ثباتی در سیاست خارجی

استقلال ناگهانی جمهوری‌های آسیای مرکزی و خزر که نتیجه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود، رهبران و نخبگان این کشورها را که فاقد هرگونه تجربه‌ای در عرصه سیاست خارجی بودند، در وضعیتی دشوار قرار داد. اتخاذ سیاست خارجی متفاوت و بعضاً متعارض با وابستگی شدید و تأثیرپذیری از سیاست‌های مسکو و همپایی با قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند اروپا، آمریکا و چین از یک سو و همگرایی منطقه‌ای با کشورهای ایران، ترکیه و... از سوی دیگر، نمونه‌ای از بی‌ثباتی کشورهای آسیای مرکزی و خزر در اتخاذ سیاست خارجی مستقل و باثبات است. فقدان راهبرد مشخص و مستقل در سیاست خارجی در کنار بی‌تجربگی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی کشورهای منطقه، چالشی دیگر برای همگرایی کشورهای منطقه به شمار می‌آید (علویان و کوزه‌گر، ۱۳۸۸: ۷۳).

– اختلافات و رقابت‌های درون منطقه‌ای

عاملی دیگر که به صورت بارزی بر روند همگرایی منطقه‌ای و توسعه مناسبات کشورهای منطقه در روابط دوجانبه و نیز در چارچوب سازمان‌هایی منطقه‌ای مانند اکو تأثیر منفی گذاشته رقابت‌ها و اختلافات کشورهای منطقه یا یکدیگر است. رقابت میان قزاقستان و ازبکستان بر سر رهبری در منطقه یا اختلاف تاجیکستان با ازبکستان بر سر مالکیت بخارای تاریخی، عدم تعیین رژیم حقوقی دریای خزر به عنوان منبع بالقوه تنش، اختلافات آذربایجان و ارمنستان بر سر قره‌باغ و رقابت‌های هیدروپولیتیکی در منطقه دورنمای همکاری و گسترش همگرایی در منطقه را به صورت جدی تحت تأثیر قرار می‌دهد (همان، ص ۷۴). رقابت‌ها و اختلافات منطقه‌ای تضاد منافع کشورهای منطقه را در پی خواهد داشت که تأثیر بسزایی در عدم شکل‌گیری سازمان منطقه‌ای مؤثر و کارآمد می‌گذارد.

– حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی و خزر

با ایجاد خلأ ژئوپولیتیکی در این منطقه، فعالیت گسترده قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و به دنبال آن حضور شرکت‌های مختلف نفتی، ساختمانی و اقتصادی غرب در منطقه و شدت فشار سیاسی برای نفوذ در نظام تصمیم‌گیری کشورهای تازه‌استقلال یافته زمینه برای تنش و رقابت‌های گسترده اقتصادی و سیاسی میان

کشورهای درون و برون منطقه فراهم شد. در این زمینه می‌توان به چهار نوع تنش میان این قدرت‌ها اشاره کرد:

۱. برخورد منافع بین امریکا و روسیه در تداوم رقابت نیم‌قرن گذشته؛
۲. برخورد منافع بین روسیه و ترکیه به دلیل نفوذ این متحد امریکا و عضو ناتو به محدوده امنیت ملی روسیه؛
۳. برخورد منافع بین ترکیه و ایران به عنوان دو قدرت منطقه‌ای با رقابت‌های فرهنگی، سیاسی و امنیتی؛
۴. برخورد منافع بین ایران و امریکا به دلیل اجرای دکترین «مهار» (سنجایی و سیفی، ۱۳۸۷: ۷۳).

زمینه‌ها و عواملی چون خلأ قدرت ایجادشده پس از فروپاشی شوروی، موقعیت ژئوپولیتیکی منطقه، استقرار نزدیک تقاطع آسیا و اروپا، داشتن دومین مخزن بزرگ انرژی دنیا، بازار مصرف انبوه و رو به رشد و تمایل کشورهای منطقه برای حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای با هدف کاهش وابستگی به روسیه و جذب سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه اقتصادی باعث حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی و خزر شده است که بدان پرداخته می‌شود.

• ایالات متحده امریکا

امریکا با دو هدف اولیه و ثانویه در آسیای مرکزی و خزر حضور یافته است. امریکا به عنوان یکی از مصرف‌کنندگان بزرگ نفت در جهان، مقدار زیادی از نفت مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کند. از این رو، سیاست‌مداران امریکایی به مفهوم امنیت انرژی بیش از پیش توجه نشان داده‌اند تا دسترسی آسان و بدون احتمال خطر به منابع نفت و گاز جهانی وجود داشته باشد؛ این منابع به لحاظ منطقه جغرافیایی و هم‌چنین مسیرهای انتقال دارای گوناگونی باشد؛ نفت و گاز از مناطقی تأمین شوند که احتمال ثبات حکومت‌های آنان از احتمال بی‌ثباتی بیشتر باشد. بر اساس پیش‌بینی‌ها، ایالات متحده در ۱۰ سال آینده نیاز مبرمی به نفت وارداتی از خاورمیانه خواهد داشت. وضعیت منابع گازی ایالات متحده به مراتب از وضعیت نفت نامناسب‌تر است. در حالی که ذخایر احتمالی گاز ایالات متحده ۳/۶ تریلیون مترمکعب برآورد شده است، استخراج ۵۵۰ میلیارد متر مکعب در سال تنها برای ۶ تا ۷ سال کافی است. بنابراین، ایالات متحده ناگزیر خواهد بود کمتر از یک دهه آینده برای حفظ تعادل انرژی با توجه به رشد اقتصادی خود، سالانه تا ۱/۴ بیلیون تن نفت وارد کند که رقم قابل



توجهی است (عزتی، ۱۳۸۶: ۱۶۵). در حقیقت، امریکا امروز در زمینه واردات نفت آسیب‌پذیر است. بنابراین قابل درک است که چرا تا این اندازه به گسترش نفوذش در اوراسیا و حوزه‌های نفتی خزر و قفقاز اصرار دارد. در حقیقت، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و به‌هم‌خوردن توازن قوا در عرصه مناسبات جهانی، ایالات متحده همواره سعی کرده در منطقه حضور فعال و مؤثر داشته باشد و منافع حیاتی خود را در این منطقه از جهان دنبال کند. بررسی جوانب مختلف این امور نشان می‌دهد که امریکا مهم‌ترین قدرت مداخله‌گر در این منطقه است. این کشور در اجرای این سیاست از اهرم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، به ویژه شرکت‌های نفتی بزرگ استفاده می‌کند.

در خصوص هدف ثانویه حضور امریکا در منطقه باید گفت واشنگتن با هدف تحت فشار قرار دادن کشورهای روسیه، چین و ایران و در اختیار گرفتن قلمرو مؤثر نفوذ آنها طی سال‌های اخیر، تلاشی گسترده کرده است. حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان را باید نقطه عطفی در توجه امریکا به این منطقه دانست که باعث حضور مؤثرتر این کشور در منطقه شده است.

به صورت فشرده، مهم‌ترین محورهای سیاست خارجی امریکا در آسیای مرکزی و خزر از بدو استقلال کشورهای مشترک‌المنافع را می‌توان مهار اسلام‌گرایی و جلوگیری از رشد اسلام‌خواهی، مهار ایران و تکمیل محاصره ایران از دو سوی شمال و شرق، مهار و تضعیف روسیه، مهار بال غربی چین، دستیابی به منابع انرژی دریای خزر و توجیه و تقویت حضور اسرائیل در آسیای مرکزی و خزر دانست (بصیری و ایزدی زمان آبادی، ۱۳۸۳: ۱۰۰-۹۱). بنابراین، دو عامل اصلی نیاز به منابع انرژی و مهار سه‌جانبه ایران، روسیه و چین از اهداف اصلی حضور ایالات متحده در منطقه است که به عنوان یکی از اصلی‌ترین نیروهای مداخله‌گر در منطقه مطرح است و تأثیر منفی بر همگرایی منطقه به خصوص با مشارکت ایران دارد.

• اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا دومین بازیگر قدرتمند فرمانطقه‌ای در آسیای مرکزی و خزر است. به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز در کانون توجه کشورهای اروپایی قرار گرفتند. اروپاییان به خوبی به این امر واقف بودند که هم‌جواری با جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته، امتیازی ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود و قابل چشم‌پوشی نیست. این واقعیت ژئوپلیتیکی هم به عنوان یک چالش و هم

یک فرصت برای اروپا مطرح شد. طبیعی‌ترین و منطقی‌ترین شیوه اروپا برای تعامل با جمهوری‌های آسیای مرکزی و خزر، حرکت در مسیری بود که در نهایت با انجام اصلاحات عمیق در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، زیست‌محیطی و امنیتی، کشورهای آسیای مرکزی و خزر را به شرکای همگون و هم‌پیمانان پایدار اروپا تبدیل کند (حسن‌خانی، ۱۳۸۴: ۱۲۸-۱۲۷). از مهم‌ترین دلایل حضور اروپایی‌ها نیاز روزافزون اروپا به انرژی، به ویژه گاز مصرفی است. در حقیقت، به دنبال بروز مشکلات سیاسی بین اروپا و روسیه، سیاست‌مداران اروپایی در پی تنوع‌بخشی به منابع تأمین انرژی هستند تا در مقابل بهره‌گیری روسیه از انرژی به عنوان اهرم فشار، مقاومت کنند. از این رو، منابع عظیم انرژی آسیای مرکزی و خزر مورد توجه جدی اروپاییان قرار دارد. سرمایه‌گذاران کشورهای اروپایی که عمدتاً در طرح‌های اقتصادی منطقه به ویژه در طرح‌های مربوط به نفت و گاز وارد شده‌اند، عموماً از کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان، هلند، نروژ و اتریش هستند. این کشورها با تشویق شرکت‌های نفتی خود برای حضور فعال در منطقه، با ارسال کمک‌های فنی و اقتصادی و حمایت از کشورهای قزاقستان، جمهوری آذربایجان و ترکمنستان برای اخذ کمک‌های فنی و مالی از سازمان‌های بین‌المللی به دنبال جلب اعتماد آنها هستند. ظاهراً قریب به اتفاق کشورهای اروپایی تنها در طرح‌های اقتصادی وارد شده‌اند، اما کسب موقعیت سیاسی و اعمال نفوذ در این جمهوری‌های نوپا که طالب حمایت‌های سیاسی و اقتصادی خارجی هستند، می‌تواند بخشی از اهداف راهبردی کشورهای اروپایی برای حضور در این منطقه باشد. شرکت‌های اروپایی در سالیان پس از فروپاشی شوروی بزرگ‌ترین قراردادهای مشارکت در اکتشاف و تولید نفت را در دریای خزر با کشورهای ساحلی امضا کرده‌اند. این سیاست بدان علت پیش گرفته شد که کشورهای اروپایی درصدد بودند وابستگی خود را به منابع انرژی روسیه کاهش دهند (Blank, 1995: 383). به هر حال، مهم‌ترین اهداف و منافع اروپا در آسیای مرکزی و خزر را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. یافتن جایگزین برای نفت دریای شمال: پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد ذخایر نفت دریای شمال به تدریج رو به پایان است، از این رو، اروپاییان، حوزه خزر را که احتمالاً دارای ذخایری در حدود منابع دریای شمال است، به دیده منبعی جایگزین می‌نگرند.
۲. گسترش نفوذ سیاسی در منطقه: اروپاییان از طریق سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نفتی این منطقه، ضمن بهره‌برداری اقتصادی و تأمین انرژی برای آینده، بسترهای مناسبی برای گسترش نفوذ خود ایجاد کرده‌اند تا در مقابل مناطقی مانند خاورمیانه



که دارای چالش‌های سیاسی متعددی است، جایگزین مناسبی برای تأمین انرژی خود فراهم کنند.

۳. اتحادیه اروپا در قالب راهبرد گسترش ناتو به شرق اهداف سیاسی مهمی را در این منطقه پیگیری می‌کند، زیرا هنوز اتحادیه اروپا به خصوص آمریکا از قدرت روسیه برای به خطر انداختن منافع‌شان در آسیای مرکزی، قفقاز و خزر بیم دارند و کوشش می‌کنند با حضور قدرتمند و فعال در این مناطق مانع همگرایی کشورهای این حوزه با روسیه شوند.

• روسیه

هر چند روسیه پس از فروپاشی شوروی به دلیل غلبه دیدگاه یوروآتلانتیکی به غرب گرایش پیدا کرد، اما از سال ۱۹۹۶، سیاست نگاه به شرق در دستور کار این کشور قرار گرفت. در همین راستا، روسیه با توجهی ویژه به آسیای مرکزی و خزر از آن به عنوان حوزه سنتی نفوذ روسیه یا «خارج نزدیک» یاد کرد. مطابق دکترین خارج نزدیک، آسیای مرکزی و خزر در موقعیتی ممتاز در سلسله اولویت‌های سیاست خارجی روسیه قرار گرفتند. هم‌چنین طبق این دکترین، روسیه منافع اقتصادی و امنیتی ویژه‌ای در این منطقه دارد که سایر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ناچار به پذیرش آن هستند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۱۰).

از این رو، کشورهای این منطقه در قلمرو حوزه نفوذ سنتی روسیه هستند. سیاست‌های روسیه طی پانزده سال گذشته نسبت به مناطق مجاور (دریای سیاه، قفقاز جنوبی، خزر و آسیای مرکزی) و کوشش برای محدود کردن حضور، نفوذ و مشارکت سایر قدرت‌ها مانند اتحادیه اروپا، ترکیه، ایران و چین از این واقعیت حکایت دارد که مسکو تنها ساختارها و ترتیباتی را می‌پذیرد که محور آن روسیه باشد (کریمی، ۱۳۸۶: ۸۷-۷۶).

• چین

برای قرن‌ها روندی فشرده از همکاری فرهنگی، علمی و اقتصادی میان مردم چین و آسیای مرکزی، به ویژه از طریق جاده ابریشم وجود داشته است. در حال حاضر، این کشور با سه جمهوری قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان مرز مشترکی به طول بیش از ۲۸۰۰ کیلومتر دارد. پکن با توجه به خلأ قدرت پیش‌آمده پس از فروپاشی شوروی و به دلیل برخورداری از منافع گسترده اقتصادی، ملاحظات و دغدغه‌های امنیتی و سیاسی در حوزه مسائل قومی، مذهبی و نظامی، به ویژه حضور آمریکا در منطقه و

گسترش ناتو به شرق، توجهی ویژه به آسیای مرکزی، به صورت دوجانبه و چندجانبه در قالب سازمان همکاری شانگهای نشان داده است (علویان و کوزه‌گر، ۱۳۸۸: ۷۵). از سوی دیگر، چین یکی از اقتصادهای پویای جهانی را دارد و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۰ به یکی از بالاترین رتبه‌ها در اقتصاد جهان دست یابد. توسعه اقتصادی سریع چین طی دو دهه گذشته موجب افزایش سریع تقاضا برای انرژی به ویژه نفت شده است، به گونه‌ای که از سال ۱۹۹۳ به عنوان کشور مهم واردکننده انرژی محسوب می‌شود. با توجه به این نیاز و نزدیکی چین به آسیای مرکزی و دریای خزر، به عنوان یکی از بازارهای این حوزه محسوب می‌شود. روی این اصل برنامه‌های وسیعی برای پیوستن چین به این حوزه وجود دارد که ساخت خط لوله‌ای از شرق قزاقستان تا منطقه سین کیانگ در غرب چین از جمله همین موارد است. چین هم اکنون در سراسر دنیا به دنبال نفت می‌گردد و با خرید سهام شرکت‌های نفتی با قیمتی فراتر از قیمت واقعی، قصد دارد در آینده نیاز به منابع انرژی را تضمین کند. چین طی سال‌های گذشته از لحاظ مصرف نفت ژاپن را نیز پشت سر گذاشته است و پیش‌بینی می‌شود مصرف نفت این کشور در سال ۲۰۲۵ به ۱۲/۸ میلیون بشکه در روز برسد (احمدی لفورکی و میررضوی، ۱۳۸۳: ۹۵).

از سال ۱۹۹۲، چین علاوه بر گسترش همکاری‌های اقتصادی و بازرگانی با جمهوری‌های منطقه، در زمینه حمل و نقل نیز شروع به سرمایه‌گذاری عظیم در این منطقه کرده است. چین در سال ۱۹۹۲ راه آهن معروف به پل دوم آسیا-اروپا (در مقابل راه آهن ماورای سیبری که «پل اول» به شمار می‌رود) را از اورمچی به گذرگاه مرزی «آن تاو» در مرز قزاقستان متصل ساخت و برای اولین بار دسترسی کشورهای آسیای مرکزی را به سواحل اقیانوس آرام فراهم کرد و تا اندازه‌ای از معضل ژئوپولیتیکی محصور بودن این کشورها در خشکی کاست (وطنی و عبدالهی، ۱۳۸۴: ۳). با توجه به آنچه گفته شد، انگیزه‌های اصلی حضور چین در منطقه عبارت‌اند از: سوءظن چینی‌ها به حضور ناتو و روند گسترشی آن به شرق، نیاز روزافزون به منابع انرژی، و استفاده از قابلیت معبری خود در برون‌رفت کشورهای منطقه به ویژه در آسیای مرکزی از تنگنای دسترسی به آب‌های بین‌المللی.

• ترکیه

پس از فروپاشی شوروی، ترکیه برای ایجاد روابط نزدیک با دولت‌های تازه‌استقلال یافته



آسیای مرکزی و خزر که بعضاً قرابت‌های قومی و زبانی با آنها داشت، گام‌های چشم‌گیری برداشته است. تلاش‌های ترکیه برای توسعه نفوذ خود در حوزه خزر به روشنی در تقابل با اهداف و منافع ایران قرار دارد. ترکیه دسترسی به منابع انرژی در قفقاز و حوزه خزر را دستاورد پراهمیتی برای خود می‌داند که در تضاد با منافع ایران است. افتتاح خط لوله باکو-تفلیس-جیحان در خرداد ۱۳۸۴، نفوذ ترکیه را در منطقه افزایش داد که سرآغاز همکاری‌های جدید تجاری بین و ترکیه و سایر جمهوری‌های تازه‌استقلال یافته در خزر و آسیای مرکزی بوده است (ابراهیمی، ۱۳۸۴: ۷۶). ترکیه دارای اتحادی راهبردی با جمهوری آذربایجان است. طی سال‌های گذشته از طریق خط لوله باکو-جیحان که از خاک ترکیه عبور می‌کند، تأثیر ژئوپولیتیکی این کشور در منطقه افزایش یافته است. ترکیه از سیاست‌های امریکا در منطقه حمایت میکند و عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) است و در صورت بروز خطر امنیتی برای خطوط لوله انتقال نفت در خاک این کشور نیروهای ناتو با دخالت خود امنیت خطوط لوله را تضمین می‌کنند. ترکیه از بیماری مزمن «غلو در هویت ملی و زبانی» گریبان‌گیر اغلب کشورهای تازه‌استقلال یافته پس از فروپاشی شده بود بهره گرفت و در پناه حمایت‌های امریکا به بیشترین نفوذ سیاسی در جمهوری آذربایجان دست یافت. در عین حال، ارمنستان به عنوان کشور حائل بین ترکیه و جمهوری آذربایجان، پیوسته از نسل‌کشی ارمنیان به دست ترک‌ها در سال ۱۹۱۵ یاد می‌کند. این فاصله در نهایت می‌تواند به نفع ترکیه رقم بخورد، زیرا از نظر حفظ امنیت ارضی، باعث نوعی اطمینان خاطر در حکومت جمهوری آذربایجان می‌شود. ترکیه همواره به این منطقه به عنوان بازاری برای کالاهای خود نگاه می‌کند و می‌خواهد شرایط را برای حضور چشم‌گیر اقتصادی و به تبع آن فرهنگی و سیاسی مورد تأیید خود فراهم کند.

• اسرائیل

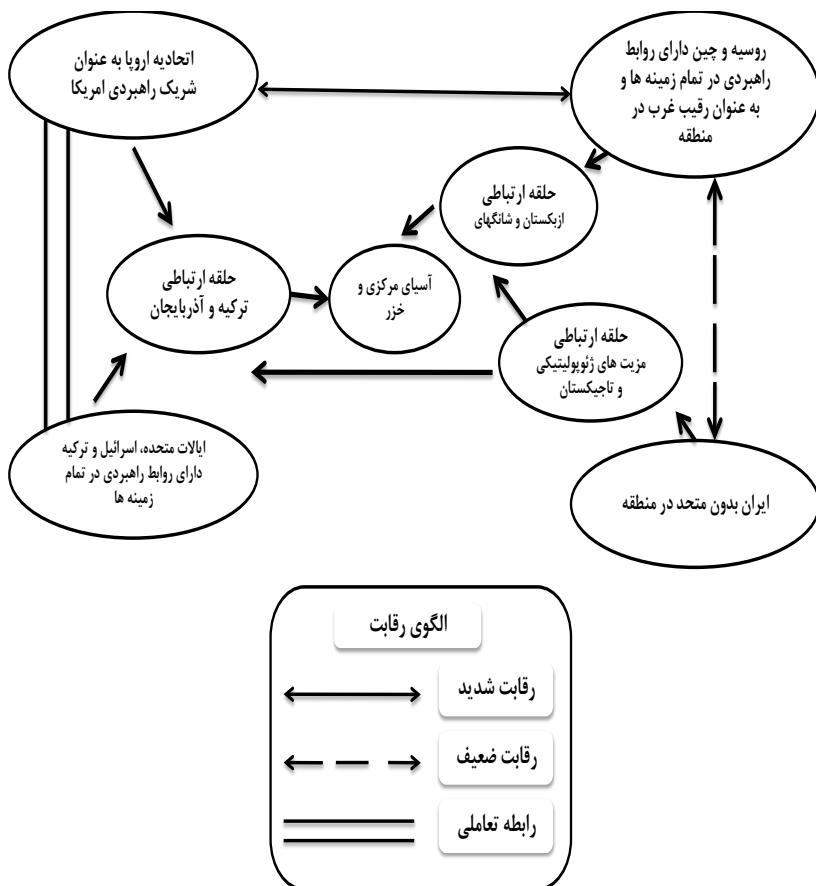
اسرائیل قدرت فرامنطقه‌ای دیگری است که به صورت خزنده در حال افزایش حضور خود در آسیای مرکزی و خزر است. سیاست‌های اسرائیل در این منطقه را می‌توان در راستای دکترین بن‌گوریون، تحت عنوان «اتحاد با پیرامون» به منظور شکستن حلقه محاصره کشورهای مخالف اسرائیل در منطقه، جلب همکاری و حمایت کشورهای منطقه در مجامع بین‌المللی، واگرایی در روابط کشورهای حوزه آسیای مرکزی و خزر با ایران و نیز اعمال فشار بر محیط پیرامونی و امنیت ملی ایران تفسیر کرد.

پیشروی اسرائیل در زمینه‌های مختلف در کشورهای آسیای مرکزی تا حدود زیادی ناشی از این واقعیت است که این رژیم کشورهای این منطقه را قانع کرده است که راه رسیدن به کمک‌های غرب از تل‌آویو می‌گذرد. این جمهوری‌ها نیز هر چند موافق سیاست‌های اسرائیل نیستند، اما همکاری با آن را پذیرفته‌اند تا به کمک‌های مالی، اقتصادی و فنی غرب دست یابند (بصیری و ایزدی زمان‌آبادی، ۱۳۸۳: ۱۱۹).

از مجموع گفته‌ها در ارتباط با حضور بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در منطقه برداشت می‌شود تنها حلقه ارتباطی که ایران می‌تواند به آن تکیه کند توجه به مزیت‌های ژئوپولیتیکی خاص خود و کشور هم‌کیش و آیین، تاجیکستان است. اما روسیه به عنوان قدرت منطقه‌ای تأثیرگذار این منطقه را از گذشته تاکنون به عنوان حیاط خلوت خود تعریف کرده است. هدف نهایی مسکو در این منطقه جلوگیری از گسترش ناتو به شرق است و حلقه ارتباط‌دهنده روسیه به این منطقه نیز ازبکستان و قزاقستان پس از سقوط آقاییف است. چین به عنوان یکی از پتانسیل‌های اصلی ابرقدرتی در جهان آینده در منطقه دارای اهداف خاصی است که اصلی‌ترین آنها را می‌توان جلوگیری از نفوذ غرب، دسترسی به بازارهای منطقه و نیز منابع انرژی منطقه برشمرد. چین نیز با اتکا به سازمان شانگهای خود را به این منطقه متصل می‌بیند. آنچه مشخص است، سه کشور یادشده در منطقه دارای هماهنگی در منافع و اهداف‌اند، اگرچه رقابت‌های محسوسی بین آنها به خصوص بین ایران و روسیه وجود دارد. ایالات متحده امریکا، اتحادیه اروپا و بازوی نظامی آن، ناتو، ترکیه و اسرائیل نیز دارای اهداف و منافع کم و بیش مشترکی در منطقه هستند. از اهداف مشترک اتحادیه اروپا و امریکا گسترش روزافزون ناتو در منطقه، دسترسی به منابع متعدد انرژی، دستیابی به بازارهای بالقوه و بالفعل منطقه، کنترل اسلام‌گرایی، تحت فشار قرار دادن ایران به گونه‌ای که احساس در محاصره بودن کند و کنترل منابع انرژی به منظور تحت فشار قرار دادن چین به عنوان یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان انرژی است. شایان ذکر است ایالات متحده، اتحادیه اروپا و اسرائیل در منطقه اهداف مشترک و هماهنگی دارند و حلقه ارتباطی آنها با منطقه ترکیه و جمهوری آذربایجان است. تمام مسائل یادشده الگوی نامتوازی از رقابت را بین نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به نمایش گذاشته که نتیجه حاصل تقویت نیروهای واگرا و افزایش هزینه‌های دیپلماتیک در جهت تقویت نیروهای همگرا در منطقه است. این الگوی نامتوازن را می‌توان در مدل



زیر به نمایش گذاشت:



مدل ۲: الگوی روابط نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در خزر و آسیای مرکزی

ج) وزن عوامل مؤثر بر واگرایی و همگرایی کشورهای آسیای مرکزی- خزر برای وزندهی عوامل فوق پس از طراحی پرسشنامه و توزیع آن بین ۵۰ نفر از متخصصین از آنها خواسته شد پس از مشخص کردن عوامل همگرا و واگرا از نظر خود به آنها وزن دهند که نظریات پس از استخراج اطلاعات تمام پرسشنامه‌ها به شرح زیر است:

جدول ۱: شاخص‌های مد نظر و وزن هر یک از آنها

ردیف	شاخص‌های مد نظر	همگرا	واگرا	وزن		
				۷۵-۱۰۰	۵۰-۷۵	۲۵-۵۰
۱	ژئوپولیتیک دسترسی	همگرا		۸۰		
۲	ژئوپولیتیک لوله‌های نفتی	همگرا		۷۵		
۳	نقش ژئوکالچر ایران	همگرا			۶۵	
۴	تفاوت در ماهیت ایدئولوژی		واگرا		۵۵	
۵	فقدان ساختارهای مناسب برای انتقال انرژی‌های فسیلی منطقه		واگرا			۳۰
۶	تفاوت در ماهیت نظام‌های سیاسی		واگرا		۷۸	
۷	فقدان تجربه و بی‌ثباتی در سیاست خارجی		واگرا		۷۴	
۸	اختلافات و رقابت‌های درون منطقه‌ای		واگرا		۶۵	
۹	حضور قدرت‌های منطقه ای و فرامنطقه ای		واگرا		۹۰	
۱۰	حل نشدن رژیم حقوقی دریای خزر		واگرا		۷۵	
۱۱	عدم توازن قدرت بین کشورهای منطقه		واگرا			۵۰
				مجموع وزن نیروهای همگرا	۲۲۰	
				مجموع وزن نیروهای واگرا	۵۱۲	

منبع: یافته‌های تحقیق

د) تجزیه و تحلیل اطلاعات میدانی

- نیروهای همگرا

با توجه به یافته‌های میدانی، متخصصان سه عامل ژئوپولیتیک دسترسی، ژئوپولیتیک لوله‌های نفتی و نقش ژئوکالچر ایران را به عنوان نیروهای تقویت‌کننده همگرایی در منطقه شناسایی کرده‌اند. این عوامل با توجه به نظریات کارشناسان، وزن متفاوتی به خود اختصاص داده‌اند که علت این تفاوت بیانگر درجه تأثیر آنان در شکل‌گیری سازه



منطقه‌ای مد نظر است. در این میان، ژئوپولیتیک دسترسی یعنی قابلیت‌های ترانزیتی ایران برای منطقه به عنوان یکی از عوامل همگراساز بیشترین وزن دریافتی (۸۰ از ۱۰۰ امتیاز ممکن) را داشته است. پس از آن ژئوپولیتیک لوله‌های نفتی دومین عامل همگراساز با وزن دریافتی ۷۵ از ۱۰۰ امتیاز ممکن در منطقه بوده که نشان‌دهنده تأثیر عوامل اقتصادی در شکل‌گیری سازه‌های منطقه‌ای در قرن ۲۱ است. سرانجام سومین عامل مؤثر در همگرایی در منطقه مورد مطالعه نقش عوامل ژئوکالچر با وزن دریافتی ۶۵ از ۱۰۰ امتیاز است. اگر چه این عامل به عنوان نیروی همگرا به حساب آمده است، باید توجه کرد که اشتقاق‌های فرهنگی در قرن ۲۱ یکی از قوی‌ترین عوامل جدایی‌گزين و متمایزکننده انسان‌ها از همدیگر به حساب می‌آید. با توجه به آنچه گفته شد، میانگین وزن دریافتی نیروهای همگرا ۷۳/۹ از ۱۰۰ بوده که نشان‌دهنده کیفیت نیروهای همگرا در سازماندهی سازمان منطقه‌ای مد نظر است. ناگفته نماند تعداد عوامل مؤثر در همگرایی خیلی کمتر از عوامل مؤثر بر واگرایی در منطقه بوده و همین امر باعث بالا رفتن میانگین وزن نیروهای همگرا شده است.

– نیروهای واگرا

در ارتباط با نیروهای واگرا در منطقه با توجه به یافته‌های میدانی، هشت عامل تفاوت در ماهیت ایدئولوژی، فقدان ساختارهای مناسب برای انتقال انرژی‌های فسیلی منطقه، تفاوت در ماهیت نظام‌های سیاسی، فقدان تجربه و بی‌ثباتی در سیاست خارجی، اختلافات و رقابت‌های درون منطقه‌ای، حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، حل نشدن رژیم حقوقی دریای خزر و عدم توازن قدرت بین کشورهای منطقه نیروی تقویت‌کننده واگرایی محسوب می‌شوند. کمترین وزن دریافتی بین عوامل مؤثر بر واگرایی متوجه عامل فقدان ساختارهای مناسب برای انتقال انرژی‌های فسیلی منطقه با وزن ۳۰ از ۱۰۰ و بیشترین وزن بین تمام نیروهای مؤثر بر واگرایی در حضور قدرت‌های منطقه و فرامنطقه با وزن ۹۰ از ۱۰۰ امتیاز بوده است. با توجه به فقدان ثبات در سیاست خارجی اکثریت قریب به اتفاق کشورهای منطقه، ایدئولوژیک بودن سیاست‌های آنها، حل نشدن رژیم حقوقی دریای خزر و حضور نیروهای مداخله‌گر نقش عوامل واگرا در منطقه چشم‌گیرتر است.

نتیجه‌گیری

در راستای تحلیل مدل مفهومی چگونگی شکل‌گیری سازه‌های منطقه می‌توان اذعان کرد این منطقه هم اکنون در مرحله سوم یعنی مرحله شکل‌گیری و توسعه سازه ژئوپولیتیکی قرار دارد. در این مرحله بازیگران سیاسی مختلف منطقه‌ای هم‌چون ایران، ازبکستان، آذربایجان و نیروهای فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه، چین و... بر پایه تصور خود از ارزش عناصر منطقه و نقشی که در تأمین منافع آنها دارند، دست به اقدام و تکاپو زده‌اند تا کارکرد عناصر مذکور را به کنترل درآورند و در راستای اهداف و منافع خود آنها را شکل دهند و از آنها بهره ببرند و دست رقبا را از کنترل آنها دور نگه دارند.

در مجموع، منطقه آسیای مرکزی و خزر با توجه به تمام مشخصات خاص خود، دارای زمینه‌های مشخص برای همگرایی و واگرایی است که با توجه به یافته‌های توصیفی و میدانی نیروهای واگرا (مشمتمل بر تفاوت در ماهیت ایدئولوژی، فقدان ساختارهای مناسب برای انتقال انرژی‌های فسیلی منطقه، تفاوت در ماهیت نظام‌های سیاسی، فقدان تجربه و بی‌ثباتی در سیاست خارجی، اختلافات و رقابت‌های درون منطقه‌ای، حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، حل نشدن رژیم حقوقی دریای خزر، و عدم توازن قدرت بین کشورهای منطقه) دست‌کم در زمان حال وزن بیشتری نسبت به نیروهای همگرا (مشمتمل بر ژئوپولیتیک دسترسی، ژئوپولیتیک لوله‌های نفتی و نقش ژئوکالچر ایران) دارند. اگرچه وزن نیروهای همگرا بیشتر از میانگین وزن نیروهای واگراست، باید خاطر نشان کرد که تعدد و گوناگونی نیروهای واگرا بیشتر از نیروهای همگرای موجود در منطقه است. نباید تصور کرد که وجود این عوامل به معنای عدم شکل‌گیری قطعی سازمان منطقه‌ای مد نظر است، بلکه بیانگر این مطلب است که با وجود تمام عناصر مؤثر در همگرایی راه سختی برای شکل‌گیری یک سازمان منطقه‌ای مؤثر و کارآمد پیش روی دستگاه دیپلماسی کشورهای منطقه به‌خصوص ایران قرار دارد. در یک جمع‌بندی کلی، در سده بیست و یکم به طور حتم منطقه آسیای مرکزی و خزر به سبب وجود سه عامل «منابع انرژی (نفت و گاز)، موقعیت راهبردی (جایگاه امنیتی) و موقعیت ارتباطی و مواصلاتی»، از کانون‌های اصلی کشمکش‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی خواهد بود، زیرا قدرت‌های بزرگ صنعتی به ویژه آمریکا، پس از وقایع ۱۱ سپتامبر و رشد افراطی‌گری، علاقه‌مندند مراکز عرضه انرژی به جهان صنعتی متنوع شود تا آنان از وابستگی کامل به منابع نفتی خاورمیانه هر چند به میزان اندک رهایی یابند. در حقیقت، موقعیت «ژئواستراتژیک آسیای مرکزی و



خزر» به نحوی است که مناطق بسیار پراهمیتی نظیر خاورمیانه، اروپا، روسیه و چین را به یکدیگر متصل می‌کند و به طور طبیعی هر گونه تغییر و تحولی در این حوزه مناطق پیرامونی خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این شرایط، برای واقعیت یافتن یک گروه‌بندی منطقه‌ای حقیقی، حل اختلافات ایران و ایالات متحده، آن گونه که ژئوپولیتیک ضد ایرانی این کشور علیه ایران را در منطقه خنثی سازد، ضروری است. از سوی دیگر، نباید از این نکته غافل شد که شکل‌گیری یک گروه‌بندی منطقه‌ای واقعی نیازمند دل‌بستگی واقعی در این زمینه است.

منابع فارسی

- آیدین، مصطفی (۱۳۸۰)، «ریشه‌های داخلی بی‌ثباتی سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۳۶، زمستان.
- ابراهیمی ترکمان، ابودر (۱۳۸۰)، «نقش فرهنگ در توسعه روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۳۶، زمستان.
- ابراهیمی، محمد (۱۳۸۴)، «استراتژی روسیه ظرفیت‌ها و اقدامات»، **مجموعه مقالات دوازدهمین همایش آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۳)، «نقش سازمان‌های منطقه‌ای در پایداری امنیت کشورهای عضو»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، س ۱۹، ش ۵۶، بهمن و اسفند.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر قومس.
- اعظمی، هادی (۱۳۸۷)، «تأثیر عوامل ژئوپولیتیک بر مناسبات جمهوری اسلامی ایران و جمهوری‌های آسیای مرکزی»، **ماهنامه اطلاعات راهبردی**، س ۶، ش ۶۳، مرداد.
- امیر احمدیان، بهرام (۱۳۸۳)، «تعامل فرهنگی ایرانیان و ترکان در آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، س ۱۳، دوره چهارم، ش ۴۸.
- بصیری، محمد علی و مزگان ایزدی زمان‌آبادی (۱۳۸۳)، «اهداف سیاست خارجی امریکا در آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۴۸، زمستان.
- بیگدلی، علیرضا (۱۳۸۱)، «موقعیت ترانزیتی جمهوری اسلامی ایران و کشورهای آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۳۷، بهار.
- بیلیس، جان و دیگران (۱۳۷۴)، **استراتژی معاصر: نظریات و خط‌مشی‌ها**، ترجمه هوشمند میرفخرایی، چاپ



سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- جعفری دهقی، محمود (۱۳۸۵)، «همبستگی‌های فرهنگی ایران و کشورهای آسیای مرکزی»، برگرفته از چکیده مقالات ارائه‌شده در همایش آسیای مرکزی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه فردوسی مشهد، آذر.

- حاجی‌یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۴)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ دوم، پاییز.

- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، **اصول و مبانی ژئوپولیتیک**، مشهد: انتشارات پژوهشکده مطالعات امیر کبیر.

- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۹)، «یک منطقه ژئوپولیتیکی چگونه تکامل می‌یابد؟»، **فصلنامه بین‌المللی ژئوپولیتیک**، س ۶، ش اول، بهار.

- حافظ‌نیا، محمدرضا، شمس دولت آبادی، و محمدحسین افشردی (۱۳۸۶)، «علاقه ژئوپولیتیکی ایران در آسیای مرکزی و فرصت‌های پیش رو»، **فصلنامه بین‌المللی ژئوپولیتیک**، س ۳، ش ۳، پاییز.

- حافظ‌نیا، محمدرضا و مراد کاویانی (۱۳۸۳)، **افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی**، تهران: سمت.

- حسن‌خانی، محمد (۱۳۸۴)، «نقش سازمان امنیت و همکاری اروپا در کشورهای منطقه اوراسیا»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۴۹، بهار.

- دهقان، فتح‌اله (۱۳۸۴)، **در بای خزر و امنیت ملی**، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- سلیمی، حسین (۱۳۸۸)، «آسیای جنوب غربی به عنوان یک منطقه»، **فصلنامه بین‌المللی ژئوپولیتیک**، س ۵، ش ۲، تابستان.

- سنجابی، علیرضا و مریم سیفی (۱۳۸۷)، «حضور و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی: فرصت‌ها و تهدیدات برای جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۶۴، زمستان.

- صفری، مهدی (۱۳۸۴)، **ساختار و تحولات سیاسی در فدراسیون روسیه و روابط با جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- قبادزاده، ناصر (۱۳۸۳)، **خزر، رژیم حقوقی و مواضع کشورهای ساحلی و نقش امریکا در منطقه در گفت‌وگو با کارشناسان** (دکتر کولایی، دکتر مجتهدزاده، دکتر صفری، دکتر باوند، دکتر مولایی)، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۷-۱۳۸۶)، «ایران و اوراسیای مرکزی: آشفتنگی نقش و عملکرد»، **دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران، س ۱، ش ۱، زمستان و بهار.



- کوزه‌گر، مرتضی، و ولی علوی کالجی (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و آسیای مرکزی؛ بسترهای همگرایی و زمین‌های واگرایی»، مجموعه مقالات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و آسیای مرکزی، تهران، وزارت خارجه.

- کولایی، الهه (۱۳۷۶)، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت.

- کولایی، الهه (۱۳۸۴)، بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.

- میرحیدر، دره و طاهری (۱۳۸۱)، ژئوپلیتیک منطقه خزر: تغییر و تداوم، کتاب خزر در یک نگاه، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات خزر.

- وطنی، علی و عبداللهی (۱۳۸۴)، «برهمکنش نفت، سیاست و اقتصاد»، نشریه علمی- تخصصی انجمن مهندسی نفت ایران، ش ۱.

- هاگت، پیتر، (۱۳۷۵)، جغرافیای ترکیبی نو، ترجمه شاپور گودرزی‌نژاد، تهران: سمت.

خبرگزاری‌ها

خبرگزاری تابناک، مصاحبه با رضا طلایی نیک، ۱۰ فروردین ۱۳۸۹، کد خبر: ۹۱۳۴۸.

منابع لاتین

- Blank, Stephen (1995), "Energy Economic and Security in Central Asia: Russia and its Rivals, Central Asia", *Survey*, Vol 14, No 3.

- Salas_Porras, Alejandra (2007), "The Political Economy of Region Formation", *Arena*, May.



التبيين الجيوسياسي لعملية تشكيل المنظمة الإقليمية في المحيط الجيوسياسي للخزر - الآسيا الوسطى

الدكتور زهرا احمدى پور^١

مصطفى قادري حاجت^٢

رضا ملا حسيني اردكاني^٣

قبل: ١٤٣٣/٢/٢٤

تسلم: ١٤٣٢/١٢/٨

تري الجمهورية الإسلامية الإيرانية منظمة التعاون الإقتصادي (اكو) بأنها تكتلها الإقليمي. غير أن التحريصات و التدخلات الأجنبية بين أعضاء المنظمة أكثر من أن تسمح لآكو في الظروف و هيكليتها الراهنة كي تبدل إلى تكتل إقليمي حقيقي.

بالنظر إلى أن الأعضاء الثماني لآكو و هم جمهورية آذربيجان، أوزبكستان، أفغانستان، إيران، طاجيكستان، تركمانستان، كازاخستان، قرغيزستان تقع في حوض الخزر- الآسيا الوسطى. يمكن اعتبار هذه المنظمة الإقليمية المستقبلية المسماة بالخزر- الآسيا الوسطى و كمنظمة بإمكانها إيجاد تكتل إقليمي حقيقي و مهم بالإشتراك مع منظومة دول المنطقة. و يسعى هذا المقال دراسة عوامل تقارب هذه الدول و تباعدها في تشكيل المنظمة الإقليمية هذه. بالاستفادة من المنهج الوصفي - التحليلي و بالإعتماد على المصادر المكتبية و الإستفادة من طريقة دلفي. ولاتنم نتائج البحث في موضوعين هما عوامل التقارب (جيوسياسي الوصول، جيوسياسي الأنايب النفطية و دور جيوثقافي لإيران ...) و عوامل التباعد (دور القوى العالمية، إختلاف في طبيعة الأنظمة السياسية و الخلافات و التنافسات الإقليمية و ..) لاتنم عن أفق واضح للوصول إلى نظام إقليمي مؤثر في المدى المتوسط.

الكلمات الرئيسية:

المنظمة الإقليمية، الآسيا الوسطى - خزر، عوامل التباعد، عوامل التقارب، إيران



١. أستاذة مساعدة للجغرافيا السياسي، جامعة تربية مدرس

٢. طالب الدكتوراه للجغرافيا السياسي، جامعة تربية مدرس و الكاتب الملتزم بالرسائل

٣. الماجستير في الجغرافيا السياسي، جامعة تربية مدرس